

بررسی اصطلاحات نجومی در دیوان عماد فقیه کرمانی

معصومه مکی آبادی

چکیده

از زمانهای بسیار دور تا کنون، آسمان شب از مناظر بسیار زیبا و جذاب و جایگاه خیال پردازی ها و رؤیاهای دور و دراز آدمی بوده است .

چشمک ستارگان ، حرکت شهاب ها و تصاویر خیالی که از آنها در ذهن بیننده ی آسمان می نشیند حکایت از این است که آسمان میتواند بهترین جایگاه برای بیان احساس شاعرانه هر شاعر یا نویسندگانی میباشد .

با تعمق در متون نظم و نثر فارسی ، به اصطلاحاتی نجومی بر می خوریم که شاعران و نویسندگان دوره های گذشته هر یک با هدف خاص آنها را در شعر و نثر خود وارد کرده - اند ، مثلاً گاهی هدف آنها ، نشان دادن آگاهی و دانش خود از این علم است و گاهی چیز های خرافی و اساطیری و ستارگان و باور های عامیانه در خصوص آسمان و موجودات آسمانی سبب تأثیر این علم در ادب فارسی شده است و باعث بوجود آمدن تو صیفات و کنایات ، تشبیهات و استعارات گوناگون در شعر و حتی نثر فارسی گشته است . البته این تأثیر در هر دوره های متفاوت بوده است . به طوری که این تأثیر را در شعر دوره ی سلجوقی و نظم برخی شاعران به وفور می بینیم .

در این دوره رد پای اصطلاحات نجومی را در شعر شاعران عارفی همچون عماد فقیه هم می توان جستجو کرد . حافظ به او هم توجه بسیار دارد . خود عماد به سعدی و انوری توجه داشت ، شعر او هم آمیزه ای از مضامین عارفانه و عاشقانه است .

واژگان کلیدی: عماد فقیه، مهر ، ماه ، شب ، روز فراوان

مقدمه

بی گمان توجه انسان به آسمان ، شب ، خورشید و ماه از هزاران سال پیش آغاز شده است . بخش بزرگی از متون نظم و نثر فارسی به انعکاس دانش نجوم پرداخته است ، در بسیاری از ادوار شاعران قصیده های خود را محل نشان دادن آگاهی خود از علوم و نجوم دانسته

اند، و در موارد متعددی هم شاعران برای بیان احساس شاعرانه خود در مورد آسمان و زیبایی های آن به خلق هزاران تعبیر و توصیف و کنایه پرداخته اند. از جمله ی این شاعران خواجهی کرمانی است که با الهام گرفتن از نام های ستارگان و صور فلکی، اشعارش - به خصوص قصیده هایش را جایگاه تجلی و نمود علوم نجومی کرده است. هیچ یک از قصیده ها و مثنوی ها و قطعات او را نمی توان خالی از اصطلاحات نجومی یا کنایه و تشبیه در مورد آسمان، خورشید و سیارات دید. در این دوره رد پای اصطلاحات نجومی را در شعر شاعران عارفی همچون عماد فقیه هم می توان جستجو کرد. مفخر الفضلا و زبده العلماء والعرفاء، خواجه عماد فقیه کرمانی - قدس سره العزیز - مرد عارف و عالم واهل دل بود و از صنایع علم و فضایل کرمان است. به اخلاق نیکو و سیرت پسندیده در جهان مشهور شده و در روزگار دولت محمد مظفر و اولاد او، خواجه عماد فقیه در کرمان مرجع خواص و عوام بودی و همگنان به صحبت شریف او مایل بودندی و با وجود علم و تقوا و جاه و مراتب شاعری کامل بوده است. (دولت شاه سمرقندی/ ۱۳۸۲)

شیخ الاسلام خواجه عماد الدین علی فقیه کرمانی متخلص به عماد از شاعران استاد قرن هشتم هجری است و از معاصران سلطان ابو سعید بهادر خان و نخستین سلاطین آل مظفر است. (بهزادی اندوهجودی/ ۱۳۷۰)

عماد شاعری متصوف است و تا آنجا که از آثار او بر می آید به هیچ یک از شهوات آلوده نبوده و مضامین غزل های او که بنابر معمول همه در رندی و عاشقی و شراب خواری است البته اشاره به حقایق عرفانی دارد.

روش تحقیق

عماد فقیه کرمانی هم از شاعران عارفی است که اصطلاحات فلکی در شعر او راه یافته است. هدف از این پژوهش شرح اصطلاحات نجومی موجود در عماد فقیه کرمانی است. برای شرح اصطلاحات نجومی دیوان این شاعر، لازم دیدم ابیات جداگانه مورد بررسی قرار گیرند، و بیت هایی که در آنها اصطلاحات نجومی به کار رفته است، بیان گردد. این پژوهش براساس دیوان عماد کرمانی به تصحیح دکتر یحیی طالبیان و دکتر محمود مدبری تنظیم شده است. حافظ به او هم توجه بسیار دارد. خود عماد به سعدی و انوری توجه داشت، شعر او هم آمیزه ای از مضامین عارفانه و عاشقانه است. (شمیسا/ ۱۳۷۶)

یافته ها

علامت های اختصاری: ع: عماد، همان یعنی منبع پیشین، ک: کنایه یا وصف به کنایه، تن: تناسب، کا: کنایه از آسمان.

آب و آتش، خاک و باد: (عناصر اربعه)

تا در میان ظلمت و نور است اختلاف تا در میان آتش و آب است اتّضاد ع/ ۴۴۹/۷
تا آب و خاک و آتش و باد است با تو باد هم اتفاق دولت و هم اتّصال علم ع/ ۴۷۷/۶
آسمان:

آسمان به معنی سقف و عرش عربی است. سپهر، فلک، کیهان. (فرهنگ اصطلاحات نجومی / ۱۳۴۹)
گر ابر آسمان ز بخار زمین بود از دود دل شود متراکم سحاب اشک ع/ ۲۷۰/۷
اساس سقف ایوان رفیعش مماس اوج هفتم آسمان است ع/ ۴۴۶/۱
در جناب تو هر که یافته جای زده در آسمان خیام جلال ع/ ۴۷۲/۳
افق:

افق هر مکان، صفحه ای است عمود بر خط قائم مکان، که از چشم شخص ناظر بگذرد. (فرهنگ اصطلاحات نجومی / ۱۳۴۹)

هرکجا در همه آفاق دلی دیوانه است غالب آن است که در سلسله ی گیسویست ع/۱۱۸/۱۳
نه دوران همچو ابرویش هلالی بر افق ببند نه بستان همچو بالایش نهالی در چمن دارد ع/۱۴۳/۱۲
وجود من چو هلالی است بر کنار افق که تا تو چشم زنی برهم از نظر برود ع/۲۰۹/۱
گر من خسته ،لب بسته ی خود بگشایم ز آتش دل همه آفاق پر از دود کنم ع/۳۰۰/۳
آفتاب : بزرگترین کوکب آسمان زمین که هر صبح طالع شود و روی زمین روشن کند و شبانگاه فرو شود .شمس ،خورشید ،مقابل سایه
(دهخدا ج ۱/۱۳۷۳)

چو صبح مهر دمد گو بمیر شمع خرد چو آفتاب بر آید چه حاجتم به چراغ ع/۲۶۶/۱
فلک به دور تو سر گشته است و نیست عجب که آفتاب زرایت نمی شناسد باز ع/۴۶۷/۳
آفتاب خاوری:

با آفتاب خاوری از جام دم زند هر ذره های که رقص کند در هوای تو ع/۴۸۳/۴
آفتاب و خفاش:

ناظر کوتاه نظر و روی تو دیده خفاش و رخ آفتاب ع/۳۴/۱۱
دایره آفتاب:

ای ز رخت نقطه ای دایره آفتاب و ز گرہ سنبلت غالیه در پیچ وتاب ع/۳۳/۴
آینه :

کنایه یا تشبیه یا تعبیر دیگری است از خورشید و گاهی ماه یا آسمان . (مصفا ۱۳۵۷)
پیر میخانه ز خشت سر خم می ببند آنچه ز آینه خورشید جهان بین بر خاست ع/۴۴/۱۱
طلعت روشن خورشید که هست آینه فام هر دمش غالیه گون می کنم از دود جگر ع/۲۳۷/۱۳
اختر : مطلق ستاره ،اعم از سیارات و ثوابت . (مصفا ۱۳۵۷)
زهی سپهر جنایی که اختران دارند به آستان تو چون سروران دوران میل ع/۵۰۴/۱
دلا مکن گله از دور چرخ و اختر خویش مگر حدیث لب خشک و دیده ی تر خویش ع/۵۲۲/۱
اثیر:

کره آتش که بالای کره ی هواست (معین ۱۳۷۱)
گر دیده باد بر سر سیخ سنان تو مانند مرغ خصم تو بر آتش اثیر ع/۴۶۶/۸
افلاک :

جمع فلک ،چرخها، سپرها ،آسمانها . (معین ۱۳۷۱)
جنبش و آرام بادا در سپاه و تخت او تا زمین راجنیش وافلاک را آرام نیست ع/۱۱۵/۸
قدسیان طاعتم آن لحظه بر افلاک بردند که مرا گوشه ی ابروی تو باشد محراب ع/۳۳/۱
انجم:

جمع نجم ،ستاره ها (مصفا ۱۳۵۷)
هم خیمه فلک را دوخته ز انجم هم چار طاق خود را زرین طناب داده ع/۴۸۶/۱۱
اتصال:

در مقابل انصراف است و ما بین دو کوکب که یکی در مدار بالاتر و دیگری در مدار پایین تر است روی می دهد (همان/۱۵)
روی جهان فروز و دهان توهر که دید گفت اتصال ذره و خورشید انور است ع/۶۵/۶
احتراق :

اجتماع سیاره است با آفتاب در صورتی که فاصله سیاره تا خورشید ۱۶ دقیقه یا کمتر باشد و کواکب را در این حال محترق گویند .
وبیشتر برای عطارد که به خورشید نزدیکتر استروی می دهد . (مصفا ۱۳۵۷)

بر سپهر برین همیشه سها بود ایمن ز احتراق و وبال
ع/۵۰۳/۴ اقبال:

روی به چیزی آوردن، در تداول فارسی زبانان دولت و قوت طالع و این گویا از معنی سعادت‌مند شدن اخذ شده باشد و بلند از صفات
اوست. (دهخدا، ج ۲/۱۳۷۳)

گوید به تو اقبال که یابد نظر شاه مانند عماد ارز غلامان تو باشم ع/۲۹۷/۸
باد اقبال تو رباد قرین بوی بقا گل شادی تو آسوده ز اندیشه ی خار ع/۴۵۶/۱
اکلیل چرخ:

اکلیل چرخ = اکلیل شمالی، اکلیل ای افسر و سه ستاره است روشن بر پیشانی کزدم، بر پنهان نهاده و اندر آن لختی خم است (بیرونی
۱۳۵۲/)

نکرده مشتری اکلیل چرخ را تمکین برعمامه ی چون تاج آسمان سایت ع/۴۴۰/۱۰
باد:

پدیده ی جابجا شدن ذرات هوا در جهت افقی است. (مصفا ۱۳۵۷/)
باد شمال:

بادی که از شمال وزد. (دهخدا، ج ۳/۱۳۷۳)
رازی شنیده ام که به باد شمال گفت تا خود به گوش دل شده آن راز کی رسد ع/۱۶۳/۹
با عبیری تو که از عطر شمایل سازی شاید از غالیه سایه نکند باد شمال ع/۵۰۲/۴
باد بهار:

بادهای مفرح و دل انگیز ایام بهار. (معین ۱۳۷۱/)
باد بهار کرد ز نو عطرسایی گویی غباری از سرکویت گرفته است ع/۴۷/۸
برج:

برج در اصطلاح نجومی عبارت است از قوسی در منطقه البروج که به سی درجه تقسیم شده است که یک دوازدهم سیصد و شصت درجه
ی دور دایره ی عظیمه ی آن منطقه است و هر قسمت به نام یکی از صور فلکی یا ماه های شمسی است. (مصفا ۱۳۵۷/)

ماه اقبال تواز برج سعادت تابان دیده بخت تو تا صبح قیامت بیدار ع/۴۵۶/۳
ای حرفی از صفات کمال علم ذات خجسته اختر برج جلال علم ع/۴۷۶/۱
روی تو ماهی از برج خوبی قد تو سروی از باغ رضوان ع/۳۲۶/۴
برق:

آذرخش، درخش، از آثار علوی است (مصفا ۱۳۵۷/)
چو عکس تیغ تو بگذشت دریم چون برق فتاده لرزه از آن بیم بر وجود سهیل ع/۵۰۴/۶
بنات النعش:

بنات جمع بنت به معنی دختر، دختران، سه ستاره که بر طول واقع شده در صورت دب اکبر به دنبال نعش و سه ستاره به همین شکل
در دب اصغر اولی را بنات النعش کبری و دومی را بنات النعش صغری گفته اند آنها را سه دختر و سه خواهر و دختر نعش یا دختران نعش
هم گفته اند. (مصفا ۱۳۵۷/)

ما که اکنون متفرق چو بنات النعشیم کی توانیم دگر جمع شدن چون پروین ع/۴۸۰/۴
بهار، ربیع:

فصل اول از چهار فصل شمسی یعنی هنگامی که آفتاب در بروج حمل و ثور و جوزا مطابق با ماه های فروردین، اردیبهشت، خرداد باشد
یعنی به معنی ربیع عربی. (مصفا ۱۳۵۷/)

زمان فراق تو چون باد سرد بهار دلم را چو دی کرده است ع/۴۹/۶

نه در ربیع هوا نکهت عبیر گرفت که بوی غالبه از خاک کشت می آید ع/۲۲۱/۱۱
نام او قلب وقت و عکس می است عمر او از بهار تا به بهار ع/۵۴۰/۴
پرده ی کحلی :

آسمان و ابر سیاه (تتوی ۱۳۶۸)

بر روی خور مه پرده ی کحلی فرو هلند تا بگذرد به صفه ی جنت صفای تو ع/۴۸۲/۱۰
پروین :

= ثریا، شش ستاره کوچک که در کوهان ثور جمع شده اند و آن را به عقد و خوشه انگور تشبیه کنند. (معین ۱۳۷۱)

عقد لولوی نسترن بر شاخ همچو بر چرخ خوشه ی پروین ع/۴۸۱/۸
ز رهگذار خیال است و اشک خانه ی چشم همیشه منزل ماه و مدام مطلع پروین ع/۳۴۱/۹
تیر :

نام فارسی عطارد است . اشیپگل در یادگار نامه گوید تیر اسم دیوی است و ظاهراً مقصود عطارد است که دشمن شعرای یمانی بوده است
چون سیارات در دین زردشتی دیو شمرده می شود. (مصفا/۱۳۵۷)

با دبیرش تیر دارد اشتراک با ضمیرش مهر دارد اشتباه ع/۴۸۴/۱۶
تیر ، وصفش می نویسد بر فلک زهره مدحش می سراید در سه گاه ع/۴۸۴/۱۸
ثریا : = پروین

گر قطره های اشکم بر عارض تو افتند صاحب نظر ببیند بر روی مه ثریا ع/۲۱/۲
چو مرغ ناوک تو گشاید جناح کین از قلب دشمنان به ثریا رسد نفیر ع/۴۶۵/۱۷
ثری :

به معنی خاک وزمین ، از ثری تا به ثریا : از زیر زمین تا بالای آسمان . (دهخدا، ج۵/۱۳۷۳)
آمد از ماه به ماهی ز ثریا به ثری طایر روح که بود از قفس تن طیار ع/۴۵۳/۲
با که گوید صفت روی چوماه تو عماد کز ثری تا به ثریا همه حیران بیند ع/۲۰۰/۲
جهان :

آنچه تحت فلک قمر است . (معین ۱۲۵۷)

زمانه با دل عشاق اگر ندارد جنگ چرا جهان فراخ است بر دل ما تنگ ع/۲۷۱/۹
من آنم که دست از جهان شسته ام به خونابه رخ هر زمان شسته ام ع/۲۸۳/۱
چراغ صبح :

چراغ صبح وصف به کنایه از خورشید (مصفا ۱۳۵۷)

مقرر است که فراش قدسیان امشب چراغ صبح فرزند ز شمع منظر ما ع/۲۴/۱۱
چرخ :

فلک سیارگان بود ، آسمان، فلک ، آسمان به اعتقاد قدیم که کره ایست گردنده . (دهخدا ۱۳۷۳)

با ترکیباتی از قبیل سلطان چرخ ، شاه چرخ ، آیین چرخ ، چرخ بد مهر، قبه ی چرخ ، چرخ لاجوردی ، دور چرخ ، قاضی چرخ ، طارم چرخ ،
مکن بر بخشش چرخ اعتمادی که ناگه باز گیرد هر چه دادست ع/۵۶/۱۷
باد تا هست ماه زینت چرخ باد تا هست خال زیب جمال ع/۴۷۳/۵
آیین چرخ :

وصف به کنایه از آسمان (مصفا/۱۳۵۷)

چنان مکن که بر آید ز جان درویش آه که زنگ آینه ی چرخ زآه درویشست ع/۷۰/۸
چرخ بد مهر :

کنایه از آسمان (مصفا/۱۳۵۷)

نیکبختی کز قبولش شد عزیز چرخ بد مهرش نیارد کرد خوار ع/۱۷/۴۵۷

چرخ دست ریس :

راضی به کهنه خرقة ای از دست ریس چرخ قانع به نیم لقمه ای از خان عالمیم ع/۹/۳۱۴

دور چرخ :

دور آسمان ، گردش و حرکت دایره مانند ، دور کوکب یا تمام مسیر و حرکت کوکب در فلک خود (مصفا/۱۳۵۷)

دلا مکن گله از دور چرخ و اختر خویش مگو حدیث لب خشک و دیده ی تر خویش ع/۱/۵۲۲

سلطان چرخ : وصف به کنایه از خورشید (مصفا/۱۳۵۷)

فکنده دربر خاتون مه و شاح ازدر نهاده بر سر سلطان چرخ تاج از زر ع/۱۱/۴۶۱

شاه چرخ : وصف به کنایه از خورشید (مصفا/۱۳۵۷)

برعرصه جمال تو شاه سریر چرخ از رخ چو پرده برفکنی یک پیاده است ع/۳/۴۸۱

طارم چرخ :

وصف به کنایه از آسمان (مصفا/۱۳۵۷)

از شرم رخت نزار گردد بر طارم چرخ ماه هر ماه ع/۶/۵۱۵

قاضی چرخ : کنایه از مشتری (مصفا/۱۳۵۷)

به روزگار قضا یت نیافت قاضی چرخ مجال حکم نوشتن مگر به انهایت ع/۹/۴۴۰

قبه چرخ :

وصف به کنایه از آسمان و شکل ظاهری آن (مصفا/۱۳۵۷)

بس که برمجمره اش عود بود بر آتش قبه ی چرخ عماد از اثرش پردود است ع/۷/۶۱

قبه چرخ که گردد به دم صبح سفید من به دود نفسش غالیه اندود کنم ع/۴/۳۰۰

کمان چرخ :

تیر کمان چرخ دلم را هدف کند هر لحظه گر نه حفظ تو باشد سپر مرا ع/۵/۴

چرخ لاجوردی :

وصف به کنایه از آسمان و فلک (مصفا/۱۳۵۷)

هر لحظه چون عقیق کند چرخ لاجورد از اشک لعل گونه ی همچون زیرما ع/۹/۲۷

حکیم :

منجم احکامی ، چون بخش عمده عتم نجوم را در قدیم نجوم احکامی یا احکام نجومی تشکیل می داده است (مصفا/۱۳۵۷)

تابه جبرم قدری صبر به دل داد حکیم درد هجران جگر سوز تو تسکین کردم ع/۱۴/۲۸۹

خزان :

فصلی که بین تابستان و زمستان واقع است ، پاییز (معین /۱۳۷۱)

بادی برآمد آب گلستان ما ببرد آه از خزان که رونق بستان ما ببرد ع/۹/۱۴۹

خسرو :

خسرو انجم ، خسرو سیارگان ، خسرو آفاق وصف به کنایه از خورشید (مصفا/۱۳۵۷)

خسرو آفاق :

به سلام تو اگر خسرو آفاق آید تا تو آییبه در از خانه بسی بنشیند ع/۱۴/۲۰۱

خسرو انجم :

سپر ابر کشد خسرو انجم در روی تیر آه من بیدل که برآید از کیش ع/۷/۲۶۲

خسرو سیارگان :

رسید تاج سر خسروان به تخت شرف چنان که خسرو سیارگان به برج حمل ع/۲۷۳/۴
خسوف :

در اصطلاح خسوف گرفتن ماه است و این حالت در مقابله با خورشید روی می دهد در این موقع زمین بین ماه و خورشید قرار میگیرد و سایه ی زمین بر ماه می افتد. (مصفا/۱۳۵۷)

محمدبن مظفر که ماه رایت اوست که ایمن است در آفاق از خسوف وزوال ع/۴۷۰/۶
خورشید، خور :

یعنی آفتاب روشن، چه خر آفتاب، و شید روشن (تتوی ۱۳۸۶)

از شمع رخ جهان فروزت خورشید منیر یک زبانه است ع/۴۹/۱۳
لاف هوای روی خور ذره ی مختصر زند دعوی دوستی گل بلبل بینوا کند ع/۱۹۲/۱۲
منمای چو خورشید به سلطان وگدا روی کان روی نشاید که به بیگانه نمای ع/۵۳۲/۵
پایه ی او پایه ی جمشید بود سایه ی او سایه ی خورشید بود ع/۵۵۴/۱
خورشید خاوری :

ز تاب پرتو خورشید خاوری در کوه فکنده در دل یاقوت شعله اخگر ع/۴۶۱/۱۲
برماه روی خوبان برقع ز مشک بسته خورشید خاوری را از شب نقاب داده ع/۴۸۵/۱۴
خورشید و سایه :

جهت رعایت تناسب در شعر فراوان آمده است. (مصفا/۱۳۵۷)

خورشید زیر سایه اش آید چو زلف یار سر گشته ای که تکیه زند بر کنار دوست ع/۹۱/۱۲
خورشید کند میل که در سایه ام آید آنروز که درسایه ی ایوان تو باشم ع/۲۹۷/۱
خورشید و قمر :

این همراهی بیشتر در مدح و مقابله و مقایسه و تناسب آمده است. (مصفا/۱۳۵۷)

لمعه ی خورشید یا شعاع جمالش نورقمر یا فروغ پرتوجامست ع/۷۸/۱۳
خورشید و ذره :

مشاهده ی حرکت ذرات در برابر نور خورشید آن هم در ساختمانهای گنبدی قدیم مناسبت شاعرانه و نیز عرفانی و حکیمانه ای میان ذره و خورشید بوجود آورده است. (مصفا/۱۳۵۷)

عادت خورشید اگر تیغ کشیدن بود ذره سرگشته را پیشه هوادار نیست ع/۹۹/۴
من کیستم که لاف هواداریت زنم نبود میان ذره و خورشید اتحاد ع/۴۴۹/۶
خورشید و عیسی :

(تن) اشاره به آیه ی شریفه ی ۱۵۶ سوره ی نساء و اعتقاد دیگر آن است که عیسی در عروج به آسمان در فلک چهارم یعنی فلک خورشید مقام کرد. (مصفا/۱۳۵۷)

هر که همسایه ی خورشید بود همچو مسیح غم بیماری و تشویش مماتش نبود ع/۲۰۷/۴
خیط الشمس :

خطوط شعاعی آفتاب است و آنرا لعاب خورشید نیز به کنایه گفته اند. (مصفا/۱۳۵۷)

زرین سوار ساعد گردون و خیط شمس رخس فلک نورد تورا نعل و مقود است ع/۵/۸
گردون ز خیط شمس خیام تو تافته حورا به دست خویش بساط تو رشته است ع/۴۶/۵
دایره :

دایره، خم یا منحنی بسته ایست از یک صفحه که همه ی نقاطش از یک نقطه ثابت آنصفحه به یک فاصله است. (مصفا/۱۳۵۷)

ای زرخت نقطه ای دایره آفتاب وز گره سنبلت غالبه در پیچ وتاب ع/۳۳/۴
گرد این دایره گو گوشه نشین طواف مکن که دراین حلقه برون از قدحی دایر نیست ع/۱۱۲/۴
روز : گ

زمانی که از طلوع آفتاب آغاز و به غروب آن ختم می شود. (معین ۱۳۷۱)
نرود تا به قیامت به در از گوش دلم هر شکایت که شنید از لب تو روز الست ع/۶۰/۳
به فراق، روز عمرش چو شب سیاه کردی به وصال روز گردان شب تیره سیاهش ع/۲۶۱/۱۷
روز محشر که شود راز نهانی پیدا وای بر جان من ار فاش کنند اسرارم ع/۲۹۲/۱۴
زحل :

یکی از سیاره های منظومه شمسی است، زحل را نحس بزرگ واز روز های هفته شنبه واز بروج جدی ودلو و از اقالیم، نخستین اقلیم از خط استوا تا آخر آن از اوست ۰ (بیرونی ۱۳۵۲)

چو زهره عود ساز مجلس اوست زحل بر بام قصرش پاسبان باد ع/۴۴۶/۱۷
زوال :

در مقابل ترفع و به معنی غروب کوکب است . (بیرونی ۱۳۵۲)
مهر چون چشم دارم از فلکی که بود مهر او اسیر زوال ع/۴۷۰/۱۷
مهره ی مهر تو که از برج دلم طالع شد آفتابی است که هرگز نکند میل زوال ع/۵۰۲/۱۰
زهره :

از سیاره های منظومه شمسی است . مدار آن بین عطارد وزمین است . با توجه به تمام باورهای کهن در خصوص زهره این ستاره کوکب زنان واهل زینت و تجمل ولهو وشادی است (مصفا/۱۳۵۷)

نزهت آباد دل، این بستان باد مطربش زهره ومه دربان باد ع/۴۴۳/۱
با مشتری ز روی سعادت مقابل است تا زهره گشت مطرب پرده سرای تو ع/۴۸۳/۳
ساعت :

برخی گویند معرب سایه یا سایک است . چون سایه در آفتاب علاوه بر معنی معمول خود در فارسی در اندازه گیری زمان به کار می رفته است. (مصفا/۱۳۵۷)

تو زبانم شوی در آن ساعت که ثنای تو آورم به زبان ع/۳۴۵/۱۱
سپیده :

صبح صادق (معین ۱۳۷۱)
خوشا سپیده دمی کز نسیم قربت دوست مشام روح کند بوی راحت استنشاق ع/۴۷۰/۲
سپهر :

سپهر : آسمان، فلک (معین ۱۳۷۱)
مزن طعنه بر بنده خواجه ای که پیش سپهرست پست ع/۶۲/۱۳
سپهر و مهر تورا بنده می شدند به طوع زمانه نیز درافکند خویش را به طفیل ع/۵۰۴/۵
آگه از حال و کار سپهر واقف از سرلایل و راز نهار ع/۵۳۹/۶
دور سپهر :

امیدوار به دور سپهر می باشم که نور ماه درآید شبی به روزن من ع/۳۳۴/۵
سپهر برین :

عرش، فلک نهم. (مصفا/۱۳۵۷)
برسپهر برین همیشه سهی بود ایمن ز احتراق و وبال ع/۵۰۳/۴

سپهر غدار :

دوش در پرده عزلت نفسی مشکین وار ایمن از شعبده بازی سپهر غدار ع/۴۵۲/۴

سپهر معلق :

مدعی با تو گر درآویزد با سپهر معلقش بگذار ع/۴۹۹/۱۰

سها :

یعنی ستاره ی کوچک . یکی از سه ستاره ی دب اکبر است ستاره ای است بسیار خرد ، قوت چشم و دور بینی را با سها امتحان میکردند

(مصفا/۱۳۵۷)

سها گر پرتوی یابد ز رایت کند در آسمان دعوی ماهی ع/۴۸۹/۳

سهیل :

از ستارگان صورت سفینه است وبر لنگر آن قرار دارد به این جهت آن را لنگر کشتی هم گفته اند وبعد از شعرای یمانی از درخشنده

ترین کواکب ثابته است . (مصفا/۱۳۵۷)

چو عکس تیغ تو بگذشت در یمن چون برق فتاده لرزه از آن بیم بر وجود سهیل ع/۵۰۴/۶

سهیل یمنی :

در مناطق معینی مطلع سهیل کشور یمن به نظر می آمده است . (مصفا/۱۳۵۷)

در شب تیره گر آفاق منور خواهی بر فکن برقع شامی ز سهیل یمنی ع/۴۱۳/۴

شب :

زمانی از غروب آفتاب تا طلوع آن که هوا تیره و تاریک است و آن نصف شبانه روز است . (معین/۱۳۷۱)

چه خیال است در سرم یا ربّ که شب هجر خفتمن هوسست ع/۶۷/۱۳

شوریده دلم هر شب از باد سحر پرسد احوال سر زلفش گوید که پریشا نست ع/۸۰/۱۴

شب فراق تو می گشت در دلم کا مشب نه آن شب است که دارد امید فردا دل ع/۲۷۲/۸

شب وروز :

بیا که روز و شبم چشم دل به ابرویت چو روی اهل عبادت به طاق محرابست ع/۵۰/۷

شب و روزم به جز از یاد تو در خاطر نیست بلکه در خلوت دل غیر تو خود حاضر نیست ع/۱۱۱/۱۲

شفق :

سرخي افق پس از غروب آفتاب . (معین/۱۳۷۱)

ز عکس دیده ی خونین دشمن جاهت نماز شام شود گونه ی شفق احمر ع/۴۶۳/۱۷

شمال :

جانب روبروی کسی که محل طلوع آفتاب در جانب راست او قرار گیرد ، دست طرف چپ کسی که رو به مشرق ایستاده است (معین)

(۲۰۷۴/)

چنان ز دست فتادم من سرآ سیمه که باز می شناسم شمال را ز یمین ع/۵۰۸/۶

شمع خاوری :

وصف به کنایه از آفتاب (مصفا/۱۳۵۷)

همچو چراغ مفلسان هیچ نداد پرتوی پیش فروغ روی تو مشعله شمع خاوری ع/۳۸۶/۶

صبا :

بادی که از مطلع آفتاب می وزد . (مصفا/۱۳۵۷)

باد صبا ، عطار صبا ، مرغ صبا ، نسیم صبا ،

گرسبا بوی تن آرد به سر تربت من در قیامت که شوم زنده معطر باشم ع/۱/۲۹۶
من مرده دل نهم رخ به در تو هر صباچی که صبا دهد حیاتی ز نسیم آتصالم ع/۳/۲۹۹
یگانه محیی دینی و دین که عنبر بوست صبا ز نکبت الطاف مشک پیمایت ع/۶/۴۴۰
باد صبا :

باد صبا که دامن گل پر عبیر از وست بویی ز زلف غالیه بویت گرفته است ع/۵/۴۷
عطار صبا :

ای بسا صبح که عطار صبا در چمنش مشک چین بیخته و عنبر سارا سود ست ع/۳/۶۱
مرغ صبا :

ای دل اگر مهری لایق پیغام نیست نامه اخلاص بنددر پر مرغ صبا ع/۱/۲۳
نسیم صبا :

با سنبلت نسیم صبا می کند نبرد لیکن سپاه زلف تو را زان شکست نیست ع/۱۲/۱۰۹
صبح صادق :

ای بر عذارت مرغول مشکین بر صبح صادق از شب نقابی ع/۱۱/۳۶۹
ضمیر :

در اصطلاح نجوم احکامی نیت مسایل است که بر زبان نیارند و منجم از روی قواعد و به دلایل خاص نجومی آن نیت را استخراج می کند و می گوید آن نیت حاصل می شود یا نه . (مصفا/۱۳۵۷)

وز مهر روی تو روشندرون صوفی صافی و ز یاد غیر تو فاق ضمیر عاشق صادق ع/۱۳/۲۶۹
عماد دعوی اخلاص آن جناب که کرد به از ضمیر منیرتو اش گواهی نیست ع/۳/۴۴۰
زهی ضمیرتو بر روی معدلت شده عاشق چنانکه خاطر عشاق بر شمایل شاهد ع/۱۸/۴۵۰
طاق :

طاق آبگون، طاق زبرجدی، طاق لاجوردی ، کنایه از آسمان. (معین /۱۳۷۱)
طاق آبگون :

زند آتش آه من هر نفس براین آبگون طاق عالی علم ع/۱۰/۲۹۹
طاق زبرجدی :

یک حقّه ی مرهم دل ریش برطاق زبرجدی نباشد ع/۱/۱۷۳
طاق لاجوردی :

نقشی که ایمن است ز باران حادثه در طاق لاجوردی نیلی حصار نیست ع/۷/۴۳۶
طالع :

طالع آن بود که اندر وقت بافق مشرق آمده باشد از منطقه البروج، برج را برج طالع و درجه را درجه طالع. (بیرونی /۱۳۵۲)

ازطالع سر گشته کجا چشم توان داشت کان ساعد سیمین توسازد کمر ما ع/۶/۲۶
آن را که صبح و شام بود موی و روی او صبحش خجسته طالع وشامش مبارکست ع/۴/۷۳
مهره ی مهر تو که از برج دلم طالع شد آفتابی است که هرگز نکند میل زوال ع/۱۰/۵۰۲
طالع سعد :

بود به یاری بختش جفون نایبه نایم بود به طالع سعدش عیون حادثه راقد ع/۱۴/۴۵۰
اگر باشد زبانی مشتری را دهد بر طالع سعدت گواهی ع/۴/۴۸۹
این ولادت که طالع مسعود به وجودش مباحی آمده است ع/۷/۴۹۴
طالع شوریده :

عماد از طالع شوریده باشد

جفا دیدن ز بار مهربان دل ع/ ۲۷۷/۸

از طالع شوریده خویشم به شکایت

آری گله از حضرت دستور ندارم ع/ ۲۹۱/۱۲

عطارد :

سیاره منظومه شمسی و نزدیکترین سیارات به خورشید و کوچکترین آنهاست. و فارسی آن تیر است. (بیرونی ۱۳۵۲)

مهر کند نیابتت ترک فلک حجابت

می فتد از کتابتت کلک عطارد از بنان ع/ ۴۷۸/۱۰

عید نوروز :

روز اول فروردین ماه است و آن را نوروز عامه می گویند. (بیرونی ۱۳۵۲)

خوشت ز هزار عید نوروز

روزی که مرا می شبانه است ع/ ۵۰/۱

من که چون دانه میروم در خاک

فصل نوروز ریتنم هوس است ع/ ۶۷/۸

ای عید من آن لحظه که قربان تو باشم

نوروز حق آن روز که میهمان تو باشم ع/ ۲۹۶/۱۳

فال :

شگون، ضد طیره، به معنی نیک و بد هر دو استعمال نمایند. طالع و بخت اختر، پیش بینی و عاقبت گوئی و غیب گوئی (دهخدا

ج، ۱۳۷۳/۱۰)

ای ماه دلفروز که هر مطلع صباح

هر کس که دید روی تو فالش خجسته است ع/ ۴۵/۱۴

این پیک شادی است که آمد خجسته فال

یا دهد صبا که پیامش مبارک است ع/ ۷۲/۱۳

رخ فرخ نمودی که مباک است روزم

در دولت گشودی که خجسته است فالم ع/ ۲۹۹/۵

فرقد :

فرقد، دو برادران، و آن دو ستاره پیشین است از هفت اورنگ کهین. (میدانی ۱۳۷۹)

این نزد تو پست فرق فرقد

مر، قد تو را مدینه مرقد ع/ ۵۱۵/۹

نعل سمند اوست که بر گوش آسمان

پای جلال اوست که بر فرق فرقد است ع/ ۴/۱۴

فلک :

چرخ و دوران آسمان را فلک گویند و سماوات را نیز منجمان، افلاک نامند و به عقیده ایشان تمام آسمان و افلاک در حال دوران و

گردشند.

فلک به تحفه کروبیانعام غیب

بخار عود برد هر نفس ز مجمرما ع/ ۲۴/۱۲

کنون به جای غم می دهد فلک شادی

اگر چه خواست که زهرم دهد به جای غسل ع/ ۲۷۲/۱۵

تو آن سوار بلند اختر فلک قدری

که رخس همت عالی بر آسمان تازی ع/ ۴۸۷/۱۵

ترک فلک :

(ک) ترک از عرائس شعر فارسی است. کنایه از ماه. (مصفا ۱۳۵۷)

مهر کند نیابتت ترک فلک حجابت

می فتد از کتابتت کلک عطارد از بنان ع/ ۴۷۸/۱۰

چرخ فلک :

فلک، آسمان. (دهخدا، ج ۱۰، ۱۳۷۳)

منتظرم که بگذرد درد فراق او ولی

چرخ فلک نمی کند دور به اختیار من ع/ ۳۳۳/۹

چرخ افلاک بسوزد همه خوب و همه زشت

گر به گردون رسد از جان عماد آتش آه ع/ ۳۵۰/۲

ناگه از گردش چرخ فلکش کاسه ی سر

از چه افتاد که بشکست به یکباره چنین ع/ ۴۸۰/۱۱

دور فلک :

حرکت فلک به دور مرکز عالم. (مصفا ۱۳۵۷)

تا چند بار محنت دور فلک کشم

تاکی تحمل غم دینی دون کنم ع/ ۳۰۰/۱۴

فلک را تا بود گرد زمین دور مبادا دور عمرت را تباهی ع/۱۸/۴۸۹

سیه کاسه ی فلک :

سیه کاسه ،بخیل و سفله را گویند .(کاشانی/۱۳۳۸)

هر دم خوریم خون ز سیه کاسه ی فلک این پنج روزه عمر که مهمان عالمیم ع/۱۰/۳۱۴

شمس فلک :

ای از چراغ روی تو قندیل کرده باز شمس فلک که مشعله هفت معبد است ع/۶/۵

طاق فلک :وصف به کنایه از آسمان(مصفا /۱۳۵۷)

چشم مدار از فلک داروی درد ای عماد مرهم دلهای ریش هیچ برین طاق نیست ع/۹/۱۱۳

اوج سپهر قصر کمال تورا حسیض طاق فلک بنای جلال تو را عماد ع/۱۳/۴۴۸

فلک عالی سقف :

جفت جفت فلک عالی سقف طاق آن قصر رفیع ایوان بود ع/۱۱/۴۴۳

قمر :

مطلق ماه (مصفا /۱۳۵۷)

با طلعت زیبای تو و قامت رعنا برشمس وقمر سجده و برسرو قیامت ع/۱/۷۸

حاجب خلوت خاصش ندهد بار قمر که گهی وسمه کشید ست و گهی ساده عذار ع/۲/۴۵۵

فروغ مهر ز رای منیر او باشد که مکتسب بود از آفتاب نور قمر ع/۳/۴۶۳

دور قمر:

بس فتنه به دور قمرت خواهد رفت بس شور ز بهر شکر تو خواهد رفت ع/۶/۵۶۵

کسوف :

گرفتن خورشید ،نوعی گرفت که ضمن آن تمام یا قسمتی از خورشید تاریک به نظرمی آید (مصفا /۱۳۵۷)

و آفتاب منیر عالمتاب نبود فارغ از کسوف زوال ع/۵/۵۰۳

کوکب :

به معنی اختر جمع آن کواکب (مصفا /۱۳۵۷)

منور بود بی چراغ کواکب شبستان کون از فروغ جبینش ع/۶/۲۵۹

کوکب سیاره :

گرد سپهر حادثه روشن دلان عماد سیری بسان کوکب سیاره می کنند ع/۹/۱۹۹

کهکشان :

گروه عظیمی از ستارگان و اجرام سماوی دیگر هستند، کهکشان ها در عالم به صورت جزایری در آمده اند که به وسیله ی فضای رقیقی

از یکدیگر جدا می باشند . (مصفا /۱۳۵۷)

روز عزای شه سلطان نشان خانه ی مه شد چو ره کهکشان ع/۱۲/۵۵۲

کیوان :

نام ستاره زحل است که در فلک هفتم می باشد،و از همه ی کواکب اعلی و اعظم است.(دهخدا، ج ۱۱/۱۳۷۳)

آنکه شبها چو غلامی هندو پاسبانی کندش کیوان ع/۱۲/۴۴۳

گردون :

وصف آسمان ، فلک ،چرخ (معین /۱۳۷۱)

زرین سوار ساعد گردون و خیط شمس رخس فلک نورد تو را نعل و مقودست ع/۸/۵

در طاق های گردون افتد خروش و افغان از سینه چون برآید افغان نا شکبیا ع/۳/۲۱

گر سر رفعت من بر گذرد از گردون بر سر کوی توبا خاک برابر باشم ع/۲۹۶/۴

چند نالی در غم هجران عماد گوش گردون کر شد از فریاد تو ع/۳۴۴/۹

مهر او چون مهر گردون منقلب عهد او چون عهد گل نا پایدار ع/۴۵۶/۱۴

سیه کاسه گردون :

از سیه کاسه ی گردون مکن اندیشه عماد خاصه آن روز که یک کوزه ی شربت باشد ع/۱۶۵/۶

گنبد :

گنبد نیلوفری، گنبد پیروزه خشت، گنبد زبرجد

وصف به کنایه از آسمان و نشانه توجه و تجسم یا تصورات تفکرو تأثیر پذیری شاعران پارسی است در مقابل شکل ظاهری آن. (مصفا/۱۳۵۷)

گنبد پیروزه خشت :

چنان زمرّد صحن چمن پر از در شد که رشک گنبد پیروزه خشت می آید ع/۲۲۱/۱۲

گنبد زبرجد :

بگذشته به یک قدم براق از طارم گنبد زبرجد ع/۵۱۵/۱۲

گنبد نیلوفری :

طاق است زیر گنبد نیلوفری کسی کز خون دیده عارض او لاله زار نیست ع/۴۳۶/۸

لیل و نهار : روز و شب (معین / ۱۳۷۱)

صورت مبنّد راحت بی رنج در جهان کاین نقش بر صحایف لیل و نهار نیست ع/۴۳۶/۱۳

آگه از حال مهر و کار سپهر واقف از سرّ لیل و راز نهار ع/۵۳۹/۶

ماه :

ماه نزدیکترین و مأنوس ترین سیاره است به زمین و ساکنان آن. (معین / ۱۳۷۱)

ماه انور، ماه چهارده، ماه دو هفته، ماه نو

با قامت و عذرا تو یابند نسبتی گر سرو در قبا رود و ماه در نقاب ع/۳۴/۷

با تورو دعوی نیست ماه را که آن رویست با تو راه رفتن نیست سرو را که در ساقست ع/۷۱/۲

گر کرده ام روایتی از حسن مهر ماه بد مهرم از نهروی نکوی تو خواستم ع/۲۸۷/۴

ماه انور :

آن روی دل فروز تو ماه انور است و آن موی عنبرین تو یا مشک اذ فرست ع/۶۵/۳

گر مقیم در آن ماه منور باشم به که با گوشه نشینان مکدر باشم ع/۲۹۵/۱۰

ماهتاب :

نور ماه است و تابش ماه (معین / ۱۳۷۱)

ساغر دلریش را باده بود خون اشک کلبه درویش را شمع بود ماهتاب ع/۳۳/۱۰

چون شد از نور رخس مجلسم امشب روشن گو بکش باد سحر شمع که مهتاب خوش است ع/۶۸/۹

شب عید و شب وصل و شب مهتاب خوشست لب ساقی و لب جام و لب آب خوشست ع/۶۸/۸

ماه چهارده :

ماه تمام (مصفا / ۱۳۵۷)

آن دم که مه چارده از شرق برآید یک پرتو نورم به شبستان رسد آخر ع/۲۳۴/۸

اکنون که شب تیره ی هجران به سر آمد چون ماه شب چارده از شرق برآمد ع/۴۸۶/۱۳

ماه دو هفته، بدر منیر :

ماه تمام (مصفا / ۱۳۵۷)

دو هفته عمر بودم ز ماه روی تو غافل محقق است و معین که صرف گشته به باطل ع/ ۲۷۸/۱
بدر منیر می رود از روی افتخار در سلک بندگان در بارگاه تو ع/ ۳۴۵/۱۱
رنگ گل شکفته از ماهتاب بسته نور مه دوهفته از آفتاب داده ع/ ۴۸۶/۱۳
ماه مقنّع :

= ماه نخشب، ماهی است که حکیم ابن عظامشهور به مقنّع از سیماب و دیگر چیزها ساخت و هر شب از چاهی بالای نخشب به آسمان بر می آورد و تا چهار فرسنگ نورش می رسید (معین ۱۳۷۱/)

از روی و لب ساقی در بزم طرب هر دم هم ماه مقنّع کن هم جام مشعشع کش ع/ ۲۵۷/۱۴
ماه نو :

مه نو = هلال (معین ۱۳۷۱/)

غنچه ی بخت جوانش نشکفته است هنوز فلکش سبزه به داس مه نو ندرودست ع/ ۶۱/۲
ماه نو چون نعل یکران تو گشت گوش گردون را از آن شد گوشوار ع/ ۴۵۸/۸
محاق :

ستردگی روشنایی، اجتماع قمر است با خورشید و مدت آن دو شب است و آن را سرار و تحت الشعاع هم می گویند. (همان/ ۷۱۵)
محمد بن مظفر که ماه رایت اوست که ایمن است در آفاق از خسوف و محاق ع/ ۴۷۰/۶
مدار :

در اصطلاحات نجومی مدار، خطّ سیر کوکب است در آسمان یا در فلک خود. (معین ۱۳۷۱/)
عاقل مقرر است که دار القرار دل آنجا بنا کند که فلک را مدار نیست ع/ ۴۳۶/۱۰
مشرق و مغرب :

محل طلوع و غروب خورشید، خاور و باختر. (معین ۱۳۷۱/)

وجیه مشرق و مغرب چو خورشید عزیزدینی و عقبی چو جان باد ع/ ۴۴۶/۱۶
در سایه ی حمایت مخدوم شرق و غرب خورشید آسمان کرم عادل جواد ع/ ۴۴۸/۷
غریب نیست که در شرق و غرب می خوانند حدیث محنت « من بالعشی والاشراق » ع/ ۴۶۹/۱۰
منزل :

چنانچه که منطقه البروج قسمت کرده شد به دو اذده بخش راست، نام هریکی برج، همچنان نیز قسمت کرده آمد به اندازه ی رفتن ماه هر روزی چنان که هر روزی به منزلی از آن فرود آید. (بیرونی ۱۳۵۲/)

ز رهگذار خیالست و اشک خانه ی چشمم همیشه منزل ماه و مدام مطلع پروین ع/ ۳۴۱/۹
مهر :

آفتاب و مدّت ماندن آفتاب در برج میزان. (کاشانی، ج ۳/ ۱۳۳۸)

تا بود سایه ی مهر رخ او بر سر ما روی ابنای زمین باشد و خاک در ما ع/ ۲۶/۸
ز حسن روی تو در حیرتم که پرتو مهر فروغ عارض برقع بر او فتاده اوست ع/ ۸۵/۵
ای ماه غلام مهر رویت عنبر خجل از سیم مویت ع/ ۵۲۸/۶
فروغ مهر :

پنهان میان ظلمت رویت فروغ مهر پیدا ز آتش گل رویت بخار مشک ع/ ۲۷۱/۱
ناهید :

(= زهره) آناهیتا، بیدخت، زوار (مصفا ۱۳۵۷/)

ناهید را ادا ز صریر تو مستعار خورشید را زیا ز ضمیر تو مستفاد ع/ ۴۴۸/۱۳
فکنده در ر خورشید جامه ی زر بفت کشیده بر سر ناهید معجر اخضر ع/ ۴۶۱/۱۱

نسر فلک :

= نسر طایر یا واقع (مصفا / ۱۳۵۷)

مرغ فکرم شده با نسر فلک همپرواز پیک روحم شده با روح ملک همرفتار ع/ ۴۵۲/۱۴
همای قدر تو از نسر طایر گردون گذشته باد زروی بلند پروازی ع/ ۴۸۸/۷
نسر طایر گردون :

همای قدر تو از نسر طایر گردون گذشته باد ز روی بلند پروازی ع/ ۴۸۸/۷
نسیم :

باد ملایم و خنک، جریان ضعیف و خنک هوا در فصول گرما. (معین / ۱۳۷۱)
به مشام دل من بوی تو هرگز نرسد که نسیم سر زلفت ز صبا نتوان خواست ع/ ۴۰/۸
در آن کشور که زلفش عطری افشاند نسیم صبح عطاری نکردست ع/ ۵۸/۷
وصف نسیم جنت اگر گفته ام بسی عیبم مکن که نکهت کوی تو خواستم ع/ ۲۸۷/۷
نسیم صبح وصال و زید بر دل تنگ شگفت نیست اگر همچو غنچه بشکفتم ع/ ۲۸۸/۶
بیا ای نسیم مبارک قدم پیامی بیار از لب آن صنم ع/ ۲۹۹/۷
منسوب به سرطان، چون سرطان منسوب به شمال است. (مصفا / ۱۳۵۷)
ای نسیم روایح کرم کرده جان در تن نسیم شمال ع/ ۴۷۲/۱
برخستگان رنج جهالت همی زد از خاک آستان تو باد شمال علم ع/ ۴۷۶/۷
وبال :

وبال موقع سیاره است در برجی که مقابل خانه اوست. (مصفا / ۱۳۵۷)
تو در شریعت مهر و وفا نکو دانی مریز خون عزیزان اگر وبالی هست ع/ ۹۸/۵
بر سپهر برین همیشه سهی بود ایمن ز احتراق و وبال ع/ ۵۰۳/۴
هلال :

ماه از شب اول ماه قمری تا سه شب که در آسمان به شکل کمانی مشاهده می شود. (معین / ۱۳۷۱)
آن شب قدرست یا گیسوی دوست و آن هلال عید یا ابروی دوست ع/ ۹۵/۸
پیش انوار ضمیرت مثل بدر منیر همچنان است که در معرض خورشید و هلال ع/ ۵۰۲/۵
خورشید منیر مانده دایم با روی تو در صف هلالی ع/ ۵۱۴/۱۱
هوا :

قشر گازی شکلی که زمین را احاطه کرده است. (مصفا / ۱۳۵۷)
هوای مجلس روحانیان معطر شد از این شمامه ی انفاس روحپرور دل ع/ ۲۷۴/۱۵
هوا عبیر فشاند زمین شود مشکین گهی که گوشه خاطر کشد به صحرایت ع/ ۴۴۱/۱
گاه در اوج هوا کرده شنا همچو بخور گاه بر سطح فلک خیمه زده همچو بخار ع/ ۴۵۲/۱۵

بحث و نتیجه گیری

علم نجوم به عنوان یکی از علوم مورد توجه و مهم در ادوار مختلف تاریخی پیوسته مورد و مطالعه بوده است. تاثیر این علم در ادب فارسی باعث به وجود آمدن توصیفات تشبیهات استعارات و کنایات بسیار زیبایی در شعر و نثر شده است.

عماد فقیه هم با توجه به اینکه شاعر عارفی است باز هم ابیاتی از اشعارش را با اصطلاحات نجومی در قالب استعاره و تشبیه آرایش داده و بیان کرده است .
در دیوان عماد فقیه هم اصطلاحات نجومی به خصوص مهر و ماه شب و روز زیاد دیده می‌شود.

منابع

- منابع داخل متن:

مقاله منبع	فارسی
یک نویسنده	(شمیسا ، ۱۳۷۶)
یک نویسنده	(ناظر زاده کرمانی ، ۱۳۷۴)
یک نویسنده	(مصفا ، ۱۳۵۷)
یک نویسنده	(اندوهجردی ، ۱۳۷۰)
یک نویسنده	(کاشانی ، ۱۳۳۸)
یک نویسنده	(دولت شاه سمرقندی، ۱۳۸۲)
یک نویسنده	(میدانی، ۱۳۷۹)
یک نویسنده	(مصفا ابوالفضل ۱۳۵۷)

- منابع انتهای مقاله:

بنیاد فرهنگ ایران فرانکلین ۱۳۴۹ فرهنگ اصطلاحات علمی تهران انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
عماد کرمانی ۱۳۸۰ دیوان یحیی طالبیان و محمود مدبری کرمان انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان کرمان .
بهزادی اندوهجردی حسین ۱۳۷۰ تذکره شاعران کرمان تهران انتشارات هیرمند
بیرونی ابوریحان ۱۳۵۲ التفهیم لاوایل الثنا التنجیم به کوشش جلال الدین همایی تهران انتشارات بابک
دهخدا علی اکبر ۱۳۷۳ لغت‌نامه چاپ اول تهران انتشارات روزنه
مصفا ابوالفضل ۱۳۵۷ فرهنگ اصطلاحات نجومی تبریز موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
معین محمد ۱۳۷۱ فرهنگ فارسی تهران چاپخانه سپهر
ناظر زاده کرمانی، احمد، ۱۳۷۴ تحلیل دیوان و شرح حال عماد الدین فقیه کرمانی، تهران نشر سروش
شمیسا، سیروس ۱۳۷۶، سبک شناسی شعر چاپ سوم، تهران چاپ خانه زامین
کاشانی، محمد قاسم بن حاجی محمد. ۱۳۳۸. فرهنگ مجمع الفرث ، محمد دبیر سیاقی، تهران :موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی
میدانی، احمد بن محمد، ۱۳۷۹ ف/ السامی فی السامی، علی اشرف صادقی، تهران فرهنگستان زبان و ادب فارسی
سمر قندی ،دولت شاه، ۱۳۸۲. تذکره الشعرا. تهران :انتشارات اساطیر

Review of astronomical terms in Imad Faqih Kermani's diwan Masoume Makkiabadi

Abstract

From the very distant times until now, the night sky has been one of the most beautiful and attractive sights and the place of people's faraway dreams and fantasies.

The twinkling of the stars, the movement of the meteors, and the wonderful images that come from them in the mind of the viewer of the sky are proof that the sky can be the best place to express the poetic feelings of any poet or writer.

By meditating on the texts of Persian poetry and prose, we come across astronomical terms that the poets and writers of the past periods have included in their poetry and prose with a specific purpose - for example, sometimes their purpose is to show their awareness and knowledge of this It is a science, and sometimes superstitions and mythological things, stars and folk beliefs about the sky and heavenly beings have caused the influence of this science in Persian literature, and it has caused the emergence of various adjectives, allusions, similes and metaphors in Persian poetry and even prose. Of course, this influence has been different in every era. So we can see this influence abundantly in the poetry of the Seljuk period and the style of some poets.

In this period, traces of astronomical terms can be found in the poetry of mystical poets such as Emad Faqih.

Hafez also pays a lot of attention to him. Emad himself paid attention to Saadi and Anuri, his poetry is a mixture of mystical and romantic themes.

Key words: Emad Faqih, Mehr, Moon, Shab, Rozfravan